

کشاده پیشانی آورده اند که اندکی در وظیفه او زیاده
 کرد و بسیار آرا داد که بفتح کاف یعنی ناقص
 پس از چند روز چون جفت له بود برقرار نماند و آن
 العالم گفت **شعور** بیخس فعل من افعال الذم المطاع
 فاعله و بوجه مطع بالفتح و الکن اسم بالمطعم و المحض
 بالذم خروف حین نصب بخانه ظرف لتکسب مضای
 الی الذل و هو بالضم و التثنی یضد العذکسها ای
 تکسبت تک المطاع و المطاع عام القدر بالکسر ظرف
 بطخ فیه منتصب ای منصوب و القدر بالفتح المرفوع
 من الخفض فندا لرفع و لا یخفی ان المصراع الثاني في تمام
 للذم **یت** نام فزود و آب رویم کاست ای نقص لی
 نواتی بالیاء المصدری و قد عرفت معانی نوابه از مذمت
 کسر الی و للاضافة خواست بالواو و رسمت معنی خواستن
 ای من ذمه السؤل **حکایت** در ویشی را ضرورت
 بیاه و الوحده فیه ما پیش آنکه کسی گفت فلان ذکر اسم شخص
 نعت بی قیاس دارد ای متمول اگر بر حاجت تو واقف
 کرد و ما تا معناه بالترکی بزر و امید و تلور و من قال
 فی البحر یا ویمان و معانا یعنی واحد و الفرق انما قریب
 الی التخیق لم یبین المعنی و ما ذکر لیس بوظیفه الشاع
 در فضائی ان توقف رواندا و گفت فاعله ضمیر و ویش
 من او را ندانم ای لا اعرفه گفت فاعله ضمیر کسبنت یخین
 ز بهر کی ای ای اذک دستش بگرفت تا بمنزل آن کسی
 در او روای ادخله فی دان و ویش کی بد لب فروشه
 بک الیها بالترکی طو و اغن اشغ صارتش و تنه یتم
 ان و و سکون النون معنی الصعوب نشسته و الظاهر ان
 عن کونه عوس لوجه سخن بگفت و با نگرشست ای اعرض
 کفتش ضمیر الفاعل راجع الی کسی و ضمیر المفعول الی ذمه

بن سید علی

چه کردی گفت عطای او بلعای و تخشیم **قطع**
 مبر بختین نهی من بودن حاجت نزدیک ترش روی
 علی الهی بقوله که از خوی بدش فرسوده اسم مفعول من
 فرسودن و هو بالترکی معنی از کم و او صتیق و یکرمک
 و و دیک فاخل علی ما هو المناسب بنا کردی بالکاف
 الناری و من قال ای تصیرت متا و یامن سوء خلقه فقد
 ای یعنی من عند نفسه ثم قال فی الصحاح الناری فرسودن
 یعنی استکراه کردن فقد کرا حد معناه اگر کوی بی نرد
 با کسی کوی مرهون که از ویش بنقدای الان و بالرفع
 آسوده اسم مفعول من آسودن بالترکی دکلم کردی
 ای تصیرت برجا من مشا و مع وجهه البشاش و من قال
 یعنی بصیرت فرها فقد ذهب الی مذمبه من اتیان المعنی
 من عند نفسه **حکایت** خشک سالی بالیاء المصدری
 ای الخطه را سکنده به بد بد ای نظرها تا عذای که است
 در ویشان از دست رفت بود لشد العقو و کثر العذ
 و در یای آسمان بر زمین سسته ای لم یزل المظر و البرک
 و فریا و اهل زمین من الخوج با سمان پیوسته **قطع**
 نماید جانور از وحش و طروماهی و مور مرهون که نیک
 شد معنی نرفت از بی نواهی قد عرفت معانی و من لم
 یذکر المعنی فیما سبق مع کونه موضع بیان ذکر ما اوجعنا
 بقوله فی الصحاح الناری نواهی النون معنی النواهی
 فاعله شد بجه دو و دل خلق جمع می شود ای بی شود
 که بر کرد و بالکاف الناری ای بصیرت سالی و استیلاب
 بالفتح و الکن دین با را نش فیها ماله لطیفه
 در چینه سالی خنثی ساء الوحده و واراد و سمان
 دعا که سخن در وصف او تر کاست و بست حافظه ای
 خصوصاً که در حضرت بزرگان فان صیانه اللسان

بن سید علی

بن سید علی

بن سید علی